

دودمان علو

درمازندران

پس سلطان حسن بشاه اسمعیل اول پادشاه صفوی پناهنده شد و از وی استمداد خواسته با گروهی قزلباش به (بیه پیش) آمده و آن ناحیه را از دست سلطان هاشم پس گرفت و سلطان هاشم پس از شکست از سلطان حسن به رود سر متواری گردید.

سادات مرعشی

سر دودمان این سلسله سید قوام الدین بن سید صادق بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید ابوهاشم بن سید علی بن سید حسن بن سید علی المرعش بن سید عبدالله بن سید محمداکبر بن حسن بن حسین الاصفهانی بن امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابوطالب علیه السلام می باشد که در اوان جوانی برای کسب دانش بخراسان رفته مرید سید عزالدین سوغندی شده و پس از اتمام تحصیل بمازندران مراجعت و برمسند ارشاد بنشست و گروهی بشماره دست ارادت بدو داده و هرروزه مریدانش رو بتزاید بوده اند.

کیا افراسیاب چلابی که در اینموقع فرماندار لاریجان بود بوی گروید

و از مریدان خاص سید گردید ولی بعد از چندی از او برگشت و امر داد فقهای
 آمل با زاری و پردازند عاقبت دستور زندانی شدن سید قوام را
 بگماشتگان داد اتفاقاً در همان شبی که سید را زندانی کردند پسر
 کیا افراسیاب کیا سیف الدین بمرض قولنج در گذشت و این معنی
 موجب زیادتى اعتقاد مردم بسید شده جمعی کثیر بحلقه ارادت وی درآمدند
 افراسیاب برای دفع سید با گروهی از سپاهیان بر سر
 صومعه او ~~که~~ قریه (دابویه) بود رفت و جنگ بین مریدان سید
 و افراسیاب در گرفت از قضا تیری بر افراسیاب رسید و او را
 بکشت و این واقعه که سال ۷۶۰ هجری اتفاق افتاد موجب خروج سید
 و تشکیل سلطنت مرعشی در مازندران شد .

سید قوام الدین المشهور بمیر بزرگ بعد از کشتن کیا افراسیاب
 چلابی آمل را متصرف و مقرر فرمانروائی خود قرار داده و پسر دوش باعد
 از بیرون پدر علم استقلال بر افراشته ساری و سواد کوه و فیروز کوه
 و رستم دار و قزوین و طالقان را در حیطه تصرف خویش در آورد .
 سید قوام الدین در سال ۷۶۳ زمام امور را بدو سپرده و خود
 بانزوا بر مسند ارشاد بنیشت و در سال ۷۸۱ در آمل قوت نموده و در
 همانجا مدفون گردید .

شرح حال دودمان کیانیان چلابی - ایشان از نوادگان کیا
 جمال احمد اجل بودند که بدست امیر مسعود در بدر کشته شده بود و پسرش هم
 که بنام کیا جلال نامیده میشد بدست فیض الدوله حسن بن رکن الدوله

آخرین پادشاه آل باوند مقتول گردید .

چون خواهرکیا افراسیاب را فخرالدوله حسن در حباله نکاح داشت فرمانداری لاریجان به او تفویض شده بود در ۲۷ محرم سال ۷۵۰ که فخرالدوله حسن بحمام رفته بود چون بیرون آمد کیا علی و کیا محمد پسران کیا افراسیاب را که دو جوان خوش آواز بودند بنزد خود طلبیده و بایشان فرمان خواندن شاهنامه بداد و آنهاهم با آواز شروع بخواندن نمودند یکی از کیا زادگان خنجری را که فخرالدوله حسن بر بالای کتاب نهاده بود برداشته و بعزم آنکه ورق میگرداند بر شکم فخرالدوله زد که فی الفور بمرد و دودمان بکشتن وی منقرض شد و کیا افراسیاب پس از فخرالدوله حسن زمام امور را مستقلاً بدست گرفت و بطوریکه گفتیم در بادی امر بسید قوام‌الدین گروید و چندان در ارادت غلو کرد که بشیخی موسوم شد اما در آخر کار برگشت و بقصد دفع وی عازم گردید ولی با سه پسر خود در نزدیک قریه دابویه آمد در جنگ باسید قوام‌الدین بدست سیصد نفر از مریدانش مقتول گردید .

اسکندر شیخی بن افراسیاب در واقعه قتل پدر فرار نموده و بخدمت امیر تیمور گورکانی به هرات رفته ملازم او شد و از تیمور فرمان بخشداری آمل و چلاورا دریافت داشته بهمازندران آمد و هنگامیکه تیمور بهمازندران جهت دستگیری فرزندان میربزرگ و تسخیر قلعه (ماهانه سر) در سال ۷۹۵ آمد اسکندر با تیمور همراهی

زیادی نمود و در سال ۸۰۲ به همراه تیمور بعراق و آذربایجان و ترکیه رفته و پس از آن از وی اجازه مراجعت گرفته بآمد آمد و از اطاعت تیمور سرپیچی نمود. در سال ۸۰۰ تیمور دوباره برای تعاقب اسکندر بماندندان آمده و سپاهیانش او را در قریه شیروود از دهستان دوهزار دستگیر کرده بکشتند .

لهراسب بن حسین کیا بن اسکندر - در سال ۸۸۰ هجری بهرمانداری طالقان منصوب شد . امیر حسین بن علی بن لهراسب ناحیه کوهستانی دماوند و فیروز کوه و رستمدارا در تحت تصرف خود داشت و شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی پس از گرفتن قلاع گلمخندان و فیروز کوه لشکر قزلباش را برای تعقیب وی بفرستاد و او در قلعه استا پناهنده شده پس از محاربه چون در خود تاب مقاومت ندید ناچار به تسلیم قلعه شده و خود را در ناحیه (کبود گنبد ری) بکشت و این واقعه بسال ۹۰۹ اتفاق افتاد و دودمان کیایان چلابی بمرک او منقرض گردید .

سواد کوه - نام اصلی این کوهستان (پتسخوار گر) میباشد و سواد کوه باقیمانده این لفظ است که در بعضی کتب آنرا فرسواد گر نگاشته اند . پتسخوار گر بعدها بدشخوار گر و آنهم فدشخوار گر شده و فدشخوار گر را بتصحیف یا قلب فرسواد گر خوانده و نوشته اند و آنرا رفته رفته در قرون اخیر فرسواد گر یا فرسوات گر و بالاخره بعد از ترجمه گر به کوه سوات کوه باسواد کوه از آن بیرون آمده است .

ابن خردادبه درضمن القاب پادشاهان جزء ایران نام پادشاه این خطه یا تمام مازندران را بدشوار گرشاه بفتح با و دال و گاف ذکر نموده است و گوید : « و فیه طبرستان و الرویان و آمل و ساریه و شالوس و اللارز و الکلاز و حیلان و بدشوارجر الخ » مترجم .

سید کمال

سید کمال الدین دومین پسر میر بزرگ از سال ۷۶۳ زمام امورا بدست گرفته و پس از تصرف نواحی آمل با کیا جلالیها که در ساری فرمانروایی داشتند جنگ نموده و برایشان غلبه یافته و بعد از آن عازم جنگ با امیر ولی که قسمت عمده مازندران و استرآباد را در تحت فرمان خود داشت شد و او را بسال ۷۸۱ مغلوب و متصرفاتش را در حوزه املاک خود داخل نموده و گروهی از سپاهیان را برای نگاهبانی استرآباد انتخاب و مامور کرد .

کیا جلالیها - از بزرگان ساری هستند و مدتها در آنجا فرمانروایی داشته و نفوذ کاملی بهم رسانیده بودند هنگامیکه امیر مسعود سربدار مازندران تاخته و شیخ علی کاون برادر طغا تیمور آخرین پادشاه سلسله مغولی در مازندران را بکشت و طغا تیمور بناحیه قصران پناه برد و ناحیه مازندران را بحیطه تصرف خود در آورد و ملک جلال الدوله پادشاه رستم دار و کیا فخر الدوله حسن پادشاه باوند با اتفاق همدیگر عازم دفع لشکر خراسان شدند .

شهر ساری در اینموقع در تحت فرمان کیا جمال احمد اجل

که مردی بزرگ و پیر و کار دیده و جلوه‌مت و اصابت رأی و ثبات دل و تدبیر امور ممالک‌داری ماهر بود قرار داشت و برای اینکه حمله امیر مسعود بمازندران موجب خرابی این ناحیه نگردد مصمم شد که با امیر مسعود پیوندد لذا با برادر زادگان خود کیا جلال و کیا تاج‌الدین با ستراباد رفته با امیر مسعود پیوست امیر مقدم او را گرامی داشته بر فورعزم تسخیر آمل روانه شد. کیا جلالیها فرمان او را اطاعت کرده لشکر خود را به همراه امیر مسعود روانه آمل گردانیدند و در پنهان کیا جمال کسی پیش فخر الدوله حسن و جلال الدوله فرستاد و اظهار داشت که برای دفع دشمن آماده باشید و من بنا بر مصالحتی با امیر فعلا همراهی نمیکنم.

امیر مسعود در ۱۸ ذی‌قعدة سال ۷۴۳ بمآمل آمد ملوک رستم‌دار و باوند بر حسب دستور کیا جمال گماشتگان بسیاری در سر راه آمل به بابل گذاشتند که مانع از آمدن بقیه قشون امیر که در بابل بودند بشوند و خود نیز با عده کافی بمحاصره آمل پرداختند چون امیر مسعود از اتفاق سلاطین و امراء مازندران بر علیه خود با خبر شد مضطرب گردیده و کیا جمال‌الدین احمد و برادر زادگانش را در بند نموده و از آنها التماس خلاصی خود را از آمل میکرد و حتی در يك روز پنج خروار درم نقد بدوداد کیا جمال آن مبلغ را از وی گرفته و پیش فخر الدوله حسن و جلال الدوله فرستاده و ایشان را از وضعیت امیر آگاهی داد در روز دهم اقامت آمل ملوک و امراء مازندران بیک فرسنگی آمل به ده یاسمین کلاته رسیدند امیر مسعود

چون دید مجال تنك است امر داد کیا جمال‌الدین و برادرزادگان
 را بقتل آوردند و روی بهزیمت نهاده از راه لایبج متوجه کوه گشت
 بامید آنکه زودتر از پیشه بیرون رفته و خود را بصحرا اندازد ولی
 در تمام این راهها نگاهبان گذاشته بودند و تمامی سپاهیان امیر بقتل
 رسیدند و خود با چند تن از خواص در قریه اوز رود بار بدست
 گروهی از نوکران شرف الدوله کستم بخشدار نور اسیر و بقتل رسید
کیا جلال پسر کیا جمال - پس از کشته شدن پدر جانشین
 وی گردید اما او هم بعد از چندی بدست فیخرالدوله حسن بقتل رسید
 و املاک ایشان را از رود هراز تا ناحیه قراظغان به کیا افراسیاب
 چلابی سپرد. کیا جلالیها برای تصرف املاک موروثی خود از دست
 کیا چلابیها به استندار جلالالدوله ملتجی شدند و استندار بمدد
 ایشان لشکر بچنك فیخرالدوله حسن فرستاد چون فیخرالدوله تاب
 مقاومت ندید با استندار جلالالدوله آشتی نموده و املاک جلالیها را
 بایشان مسترد داشت و این امر موجب رنجش کیا چلابیها شده تا آنکه
 بطوریکه ذکر شد فیخرالدوله بدست فرزندان کیا افراسیاب بقدر کشته
 شد و مجدداً کیابان چلابی بر املاک جلالیها مسلط گردیدند و کیا
 فیخرالدین چلابی دزساری فرمانروا شده و کیا اشتادسلف چلابی در
 قلعه توحی متمکن گردید.

کیا فیخرالدین بعزم قتل سید عبدالله پسر بزرگ سید قوام‌الدین
 در بابل با گروهی از سادات مرعشی چنك نموده و با چهار پسرش کشته
 گردید و کیا اشتادسلف هم که در کهنن سید عبدالله اتفاق کرده بود

در قلعه توحی باهفت پسرش بوسیله مریدان قوام‌الدین در سال ۷۶۳
مقتول شد. پسران کیا فخرالدین چلابی از ناحیه ساری گریخته و
بگیلان رفتند و در رودبار مجدداً برای خود استقلالیه بهم زدند ولی
چندان دوامی نکرده ازین رفتند.

سید کمال‌الدین پس از شکست دادن امیر ولی از ترس اینکه
مبادا به تیمور پیوندد باوی طریق آشتی پیشه نموده و فرمانداری
استرآباد را بدو بخشید.

تیمور در ۶ دیقعه ۷۹۴ بمازندران آمده و در قراقران با
سادات مرعشی بجنک پرداخت و آنها را شکست داده و بعداً بعزم
تسخیر قلعه ماهانه سر حرکت و در هشتم ذیحجه ۷۹۰ پس از دو ماه
وشش روز محاصره آن قلعه را که سادات بدان پناهنده شده بودند
بمراهی اسکندر شیخی پسر کیا افراسیاب مفتوح و سادات را هم
کاشغر تبعید نمود. سید کمال‌الدین در سال ۸۰۱ در کاشغر فوت کرد
بر طبق نگارش سید ظهیرالدین مؤلف تاریخ مازندران تیمور
بعد از فتح قلعه ماهانه سر ۶۰۰٫۰۰۰ قطعه نقره و ۲۰۰٫۰۰۰ قطعه
طلا و ۱۲۰٫۰۰۰ مثقال طلای شمش و ۳۰۰ بار شتر از اسباب و
آلات نقره و یکمقدار نامعلومی از منسوجات و قالی و ظروف چینی و
اشیاء مسی و آهنی و آلات حربیه بدست آورد و ناحیه سار را بجمشید
قارن و آمل را با اسکندر شیخی ورستمدارا بملک سعدالدوله سپرد. (۱)

(۱) در تاریخ فتح قلعه ماهانه سر این رباعی را گفته‌اند :

ای آنکه تراست مکرمت خوی و خصال روز قلعه ماهانه سرت هست سوال
هشت از مه ذیحجه برو تا دانی تاریخ مه و سال گرفتن بکمال (۷۹۵)

مهندسی - میرزا جعفر دیگر برای پزشکی و شیمی - میرزا صالح برای آموختن زبان انگلیسی و مترجمی دولت - محمد علی آهنگر برای آموختن قفل سازی برای چهار نفر اولی هر يك هزار ریال هزینه سفر دوهزارو پانصد ریال هزینه سالانه و برای آهنگر پانصد ریال هزینه سفر هزار و هشتصد ریال هزینه سالانه بداری داده شده است - رونوشت رقمی که برای فرستادن این شاگردان از طرف عباس میرزا صادر شده در پرونده موجود است و از جمله مطالب پرونده این است که کاظم و حاجی بابا از خانواده های محترم ایران معرفی شده اند . نظر بسابقه ای که موریه باایران و ایرانی ها داشته ا چنانکه پیش گفته شد از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۶ نماینده سیاسی دولت انگلیس در ایران بوده است) چندی سرپرستی شاگردان ایران باو محول بوده است درینصورت معلوم است که باحاجی بابا که ارشد شاگردان بوده و کار تحصیل را پایان رسانده بوده است ارتباط زیاد داشته و از اینکه پروفیسور بوکلند کتاب خودش را باو هدیه کرده معلوم میشود حاجی بابا درسلک دانشمندان درآمده بوده است .

پس از آنکه حاجی بابا باین ترتیب شناخته شد هیچ دور نیست که کتاب حاجی بابا را خود او نوشته باشد و موریه در آن تصرفات کرده بسبب اروپائی در آورده باشد و با اینکه اؤلا حاجی بابا در نوشتن کتاب با موریه همکاری کرده باشد .

دانشمند بزرگواری که درشناسائی حاجی بابا بذل مساعدت با ما فرموده میفرماید: کشف و اثبات اینکه حاجی بابا شخص حقیقی بوده و خوددستی درتالیف کتاب معروف داشته اهمیت بسیار دارد لیکن در جزء صدها افتخار بسیار مهمتر که از انها گاهی غفلت میشود آقدرها مهم نیست زیرا علما و حکما و ریاضیون و منجمین و پزشکان و فلاسفه و مورخین و متصوفین و فقها و متكلمین

و محققین بسیار عالی مقام و بنام و متبحر و عالم بشمار در ایران بوده اند. مخصوصاً از قرنهای دوم تا ششم که صد مرتبه بیشتر شایسته افتخار می باشند و هنوز از کتاب و تالیفات آنها يك عشر هم بچاپ نرسیده است البته حاجی بابا در مقابل ابن سینا با آن عظمت و محمد بن زکریای رازی و نصیرالدین طوسی و غزالی و زمخشری و جاحظ و ثعالبی و قطب الدین شیرازی و محمد بن جریر طبری و بیرونی و خواجه رشیدالدین و سیبویه و کسائی و ابو معشر بلخی و عبدالرحمن صوفی و رازی و صدها علمای بزرگ چه مقامی خواهد داشت. ایرانیان در هندسه و نجوم و حکمت و فلسفه پزشکی و نحو و ادبیات و جغرافی و ملل و نحل و حدیث و لغت آثار بی شمار دارند که هنوز توجه بسزا بانها نشده است مثلاً تنها علم طب را بنظر بیاوریم که در آن البته کمتر از هیئت و نجوم تالیف کتاب شده است با وجود این علاوه بر کتابهای عربی و فارسی که ایرانی ها نوشته اند و عدد آنها چندین برابر کتاب های فارسی آنها در طب باید باشد هم اکنون از کتابهای فارسی طب که در دست مانده (بعد از آنچه در فتنه مغول از بین رفته است) بقدری است که يك نفر آلمانی کتابی در شرح کتابهای فارسی طب موجود از قرون سابق نوشته و چهار صد و هشت کتاب فارسی طب را در آن ثبت نموده و شرح داده که نسخه خطی آنها در کتابخانه های اروپا وجود دارد و تذکر داده است که ممکن است باز هم کتابهای دیگر در گوشه و کنار کتابخانه های اروپا و آمریکا باشد پس اگر کتابهای نجومی و فلسفی را که در زبان عربی یا فارسی بدست ایرانیان تالیف شده جمع سازند هزارها خواهد بود بزرگترین احیای علمی در ایران طبع و نشر این مایه علمی قدیم است و باید بیش از بعضی کتابهای قصه کم مزه و فریاد مایه باینسکار توجه شود و البته خواهد شد چنانکه دیده میشود وزارت فرهنگ سعی جمیل در ین باب بذل میفرماید